

گفت و گوی حاضر در اوایل تابستان سال جاری در مونتریا کانادا انجام شده است و اکنون از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد. گفت و گویی که به نظر می‌رسد با همه کوتاهی و اختصار حاوی نکات قابل توجهی برای خواننده اهل فکر ایرانی‌اش باشد.

اگر چه مطالعه اسلام و فرهنگ اسلامی به عنوان یکی از شاخه‌ها و بخشهای شرق‌شناسی در غرب آغاز شد، اما دیگر امروزه این رشته جایگاه رفیع و مهمی در پهنه مطالعات دانشگاهی غرب به خود اختصاص داده است و به نحوی روزافزون مشتاقان بسیاری را به سمت خود می‌خواند. آشنایی با فرهنگ اسلامی که شناخت بخش عظیمی از فرهنگ بشریت است و آمیختن با اعتقادات، احساسات و عواطف انسانی آنان امری نیست که بتوان از کنار آن به غفلت و تسامح عبور کرد. این امری است که امروزه اهمیت خود را بر مجموعه معرفت بشری تحمیل کرده و متفکران و محققان بسیاری را به خود مشغول داشته است. پهنه پر دامنه‌ای که با همه وسعت و عظمتش از حضور فعال معتقدان، باورمندان و علاقه‌مندان به آن مجموعه عظیم دینی و فرهنگی بی‌نصیب است. اگر آشنایی با مطالعات، تحقیقات، بحثها، گفت‌وگوها و نشانی‌هایی که همه روزه با گرمی و رونقی روزافزون در مراکز علمی،

دانشگاهی و دینی جهان در خصوص اسلام و مسلمین انجام می‌گیرد جزو وظایف و مسئولیتهای عالمان مسلمان نیست، پس به عهده کیست؟ و اگر به عهده آنهاست پس آنها در این صحنه‌ها کجا باید؟ کاروان معرفت بشری بر اعنا به میل یا اراده ما به راه خود می‌رود. چاره تنها در هوشمندی و سخت‌کوشی و دردمندی متولیان و مدعیان صیانت از کیان این مجموعه عظیم ارزشی و دینی است که خود را در بستر پرتلاطم این جریان پُر زایش علمی و فرهنگی قرار دهند، هم‌زبانی و هم‌سخنی کنند، پاس‌خدا شده را بدارند و برای کمبودها، کج‌روییها و غرض‌ورزیها چاره کنند. در هر صورت شرط اول خروج از محیط بسته بر ارتباط با دیگران است و آشنایی با همه اقدامات، تحقیقات و مطالعاتی است که موضوع اصلی آنها خود ما هستیم. هیچکس از خانواده بزرگ معرفت بشری نایستاده است تا با اجازه ما، ما را بشناسد و تفسیر کند و یا با سلیقه ما، ما را دریابد. جای تأسف است که تاکنون اگر تلاشی هم برای فهم و معرفی اسلام و مسلمین شده، همه از سوی دیگران بوده است و دریافته‌ن قصور و کوتاهی مسلمانان در معرفی دینتی که «دعوت جهانی» از عناصر شناخته شده آن است، کار دشواری نیست. در این میان سهم ما - بویژه شیعه ایرانی - همواره پشت کردن، بی‌اعتنایی کردن و یا حداکثر رد و طرد دیگران بوده است. گواه روشن این مدعا فقدان هولناک

غرب معاصر؛ ادیان و اسلام

در گفت و گو با پروفسور چارلز آدامز

است. ایشان همچنین سالها سردبیری نشریه "Studies Review Religions"، «مرور مطالعات ادیان» را به عهده داشته است. از دیگر آثار برجسته چارلز آدامز، سردبیری مجموعه ارزشمندی است از مقالات کتابشناسی تحلیلی در باره ادیان به نام «A Reader's Guide to the Great Religions» راهنمای خوانندگان به ادیان بزرگ که از کتابهای مرجع در زمینه مطالعه ادیان به شمار می‌رود. علاوه بر فعالیتهای علمی در سطح دایرةالمعارفها و دیگر کتابهای مرجع، مقالات بی‌شماری از دکتر آدامز در خصوص موضوعات مختلف مربوط به اسلام منتشر شده است. در این رابطه می‌توان از موضوعاتی چون: اسلام در پاکستان، اندیشه ابوالعلا مودودی، شبلی نعمانی، اقبال، اسلام و مسیحیت، ناسیونالیسم مسلمین، شیخ طوسی و نقش او در اصول فقه شیعه، امام و امامت، تجدید حیات اسلامی و سیاست در جهان اسلام یاد کرد.

از دیگر آثار قابل ذکر، نظارت دکتر چارلز آدامز همراه با دکتر مهدی محقق از ایران بر سری کتابهای «سلسله دانش ایرانی» - حاوی عناوین بسیاری از آثار ارزشمند اسلامی و ایرانی - است که از سوی انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل شیعه تهران یا همکاری دانشگاه تهران طبع و نشر شده است.

دکتر آدامز به زبانهای آلمانی، فرانسه، عربی و اردو تسلط کامل و با زبانهای فارسی و ترکی آشنایی دارد. او در طول مدت قریب به ۱۶ سال (۱۹۸۱-۱۹۶۴) با حضور فرهنگی و علمی خود در مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل موفق به همکاری و جذب محققان و دانشمندان ناموری چون پروفسور توشی هی کو ایرو-تسو، پروفسور

دکتر چارلز جوزف آدامز در بیست و چهارم آوریل سال ۱۹۲۴ در شهر هوستن واقع در ایالت تگزاس به دنیا آمد. تحصیلات اولیه را در یک مدرسه دولتی پشت سر گذاشت و در سال ۱۹۴۱ وارد دانشگاه بایلور تگزاس شد. پس از پایان دوره لیسانس، در سال ۱۹۴۷ دوره فوق لیسانس و مطالعات خود را در دانشگاه شیکاگو زیر نظر یکی از چهره‌های پیشناز رشته تاریخ ادیان یعنی یواکیم واخ دنبال کرد. در سال ۱۹۵۲ همکاری خود را با مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل در کانادا که بنازگی تأسیس شده بود آغاز نمود. در سال ۱۹۵۳ برای تدریس در دانشگاه پرینستون عازم این دانشگاه شد، و پس از یکسال تدریس، موفق به دریافت یک بورس سه‌ساله تحقیقاتی گردید. با گذراندن یک سال دیگر در دانشگاه مک‌گیل، عازم یک اقامت مطالعاتی ۲۰ ماهه به کشور پاکستان شد. در همین سال (۱۹۵۵) بود که به دریافت درجه دکترا از دانشگاه شیکاگو نائل آمد. از این تاریخ دکتر آدامز مطالعات خود را به عنوان یک پژوهشگر تاریخ ادیان در دیانت اسلام و اعتقادات مسلمین آغاز کرد، و از زمان بازگشت به امریکای شمالی تاکنون در مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل مشغول به تدریس است.

دکتر آدامز در سطحی وسیع با برخی از معتبرترین و موفق‌ترین دایرةالمعارفهای جهان همکاری داشته است، هم در سطح تألیف مقالات و هم در سطح مدیریت و یا مشاورت آنها. برای مثال می‌توان از همکاری نزدیک او با دایرةالمعارف ادیان (میرچا الیاده)، دایرةالمعارف بریتانیکا و یاد کرد. تعداد مقالات نوشته شده توسط دکتر آدامز در این دایرةالمعارفها بسیار چشمگیر

عناصر کارآمد، نیروهای علمی ورزیده، دنیا دیده و توانمند برای حضور در عرصه‌های علمی بین‌المللی است و همچنین «عدم حضور» تأسفبار ما در عرصه‌های فرهنگی، گردهمایی‌های علمی و کنگره‌ها و سمینارهای تحقیقاتی که همواره در سراسر جهان در خصوص اسلام و فرهنگ اسلامی و ایرانی یا گرمی و رونق بسیار برگزار می‌گردد.

ما چه بخواهیم و چه نخواهیم با فرهنگی نیرومند مواجهیم که در کار تسخیر جهان است و در این رویارویی تنها نیروی فرهنگی، قوت علمی، توان فکری و غنای اصول اخلاقی است که تفوق و برتری ارزشی به دنبال می‌آورد. در غیر این صورت گزیری جز خالی کردن میدان برای رقیب نیست.

انگاره اصلی این گفت و گو پاسخ گفتن به این سؤال طبیعی و ساده بوده است که «اسلام شناسی در غرب، دیگر چه مقوله‌ای است؟» و تبیین و توضیح اینکه این مقوله برخلاف احساس رایج، تا چه پایه - برای جامعه اسلامی به طور اعم و برای جامعه شیعه ایرانی به طور اخص - از اهمیت و حساسیت برخوردار است.

برخورد و مواجهه با آنچه در این گفت و گو نیز آمده است قابل پیش‌بینی است. یا طبق برخی شیوه‌های معمول و جاری با بیان چند جمله

مشخص و عبارات گوش آشنا، دستهای پنهان توطئه خوانده می‌شود، خاطرهای پریشان جمع می‌گردد و بی‌تابیها قرار و آرام مزمن خود را می‌بندد و یا هوشیارانه و دردمندانه به چاره‌جویی کارگشا اهتمام می‌شود. تجربه نشان داده است که با ساده کردن قضایا و کلی‌گویی و عبور از بام به‌رخانها مشکلی حل نشده است. این همه تب و تاب فکری و ناهنجاری ارزشی و بحران اجتماعی که با زندگی روزمره جوامع اسلامی درآمیخته است، مگر به سر پنجه تدبیر و رایزنی و عقل‌ورزی مشفقانه و متعهدانه، چاره‌ای بیند. امید است که با استعانت از امدادهای ربانی، متفکران، روشنفکران و عالمان جامعه اسلامی را راهی نیل به این مقصود ببینم.

عدهٔ مباحثی که در این گفت و گو آمده است عبارتند از: آشنایی با مقولهٔ اسلام‌شناسی در غرب، مطالعهٔ دانشگاهی و سنتی اسلام و مسیحیت، وجوه اشتراک ادیان و مواجههٔ آنان با علوم جدید، جای خالی معرفت‌شناسی و فلسفهٔ دین در مطالعات اسلامی، بررسی رابطهٔ «دانش» و «قدرت»، آیندهٔ اسلام و نهضت‌های اسلامی و... گفتنی است که برخی نکات جای بحث و بسط بیشتر داشت اما از حوصلهٔ این مختصر بیرون بود. امید می‌رود آنچه فراهم آمده است گرچه اندک، اما مفید افتد.

گفت و گو و برگردان: سید مصطفی رخ صفت

● به عنوان اولین سؤال بفرمایید چه چیز باعث شد تا شما به مطالعات اسلامی روی آورید؟

- پاسخ به این سؤال مربوط به زندگی گذشته من می‌شود. مادرم مسیحی معتقدی بود و مرا به طور مرتب به کلیسا می‌برد. بالطبع این امر تأثیر زیادی در من داشت. تا آنجا که در سنین ۱۲، ۱۳ سالگی مصمم بودم کشیش کلیسا شوم. با همین نیت وارد کالج شدم و بورسیه‌ای را که معمولاً به این گونه دانشجویان داده می‌شود دریافت کردم. اواخر سال اول دانشجویی جنگ جهانی اول آغاز شد. چهار سال به خدمت سربازی رفتم و پس از بازگشت، دیگر علاقه به مطالعه الهیات مسیحی نداشتم. تصمیم قبلی را رها کردم، ولی به فلسفه دین و تاریخ ادیان بسیار علاقه‌مند بودم. بنابراین، تصمیم به ادامهٔ تحصیل در این رشته گرفتم. به دانشگاه شیکاگو رفتم و در آنجا تحت تأثیر چهرهٔ پیش‌تاز این رشته، یواکیم واخ قرار گرفتم. این واخ بود که مرا به مطالعهٔ اسلام ترغیب کرد. او دانشجویان زیادی داشت که مشغول مطالعه بودیم، هندوئیسم و ادیان ابتدایی بودند، ولی هیچکدام راغب به مطالعهٔ اسلام نبودند، دینی که عضو فراموش‌شدهٔ خانوادهٔ ادیان بزرگ بود. همواره او مرا ترغیب به نوشتن مقاله‌ای در بارهٔ جنبه‌های مختلف اسلام می‌کرد. وقتی دکترایم را گرفتم، مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل تازه تأسیس شده بود و من هنوز شغلی نداشتم. طبیعتاً در پی فرصتی بودم تا آنچه را که اندوخته بودم به کار بندم. در این هنگام مرفق به اخذ یک بورس از دانشگاه مک گیل شدم و به اینجا آمدم. بدین ترتیب درهای امکان یکی پس از دیگری بر روی من باز شد و با گذار از آنها بازگشتی در کار نبود. این یک



فضل الرحمن، پروفیسور نیازی بزرگ، به این مرکز شده و حتی با اسلام‌شناسان و مستشرقان سرشناسی همچون لوتی ماسینیون، مونتگمری وات، هانری کربن و فیلیپ حتی و مارشال هاجسون دوستی نزدیک داشته است. دکتر آدامز بارها به ایران سفر کرده و با خبر شدیم که اخیراً برای شرکت در کنگرهٔ شیخ مفید به ایران دعوت شده است. سال گذشته، آخرین سال خدمت دانشگاهی دکتر آدامز بود و در سال تحصیلی جاری وی رسماً بازنشسته خواهد شد.



اتفاق بود که من واخ را ملاقات کنم، با او مطالعاتم آغاز شود و او مرا به آن جهت ترغیب نماید. سی ساله بودم که شخصاً مطالعه اسلام را آغاز و یادگیری زبانهای عربی و اردو را شروع کردم. تا پیش از آن علاقه‌مند به مسائل مربوط به روش مطالعه مذهب، تئوریهای منشا و پیدایش دین و تاریخ مطالعه مذهب در کشورهای عربی بودم و تز دکترایم نیز در تاریخ مذهب بود، ولی علاقه ویژه‌ام در زمینه مطالعه اسلام بخصوص اسلام در هند و پاکستان با آمدنم به مک گیل و تحت تأثیر پروفسور کنت ول اسمیت (Kanthwell Smith) آغاز شد.

● بفرمایید که مطالعات اسلامی در غرب چه مراحل را پشت سر گذاشته، و موقعیت کنونی این رشته را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
- مطلب پیچیده‌ای است. قبل از هر چیز باید در این میان تجربه اروپا و آمریکا را از هم جدا کرد. تجربه اروپا از قرون وسطی آغاز شد، یعنی از زمانی که فلسفه مشاء از طریق اسپانیا و سیسیل به اروپا رسید و برخی از علمای اروپایی، آرای فیلسوفانی مانند بوعلی و ابن رشد را در آثار خود به کار گرفتند. همچنین علاقه اروپاییان به برخی از جنبه‌های دانش عملی مسلمین مانند طب جلب شد. سرانجام آنها در قرون ۱۶ و ۱۷ به ذخیره علمی مسلمین دست یافتند و بتدریج به یادگیری زبان عربی روی آوردند و مراکز متعددی پدید آمد که در آنها زبان عربی تدریس می‌شد. شاید مهمترین مرکز، لیدن هلند بود که مجموعه نفیسی از نسخ خطی را گرد آورده بود و هنوز هم از اهمیت آن کاسته نشده است. مرکز دیگر، پاریس بود، اما جالب است آلمانیها که دیرتر به این جریان پیوستند، در این میان رهبری را به دست گرفتند. مراکز شرق‌شناسی دیگری نیز در انگلستان به وجود آمد.

در واقع تحول مهم در مطالعه اسلام از نیمه اول قرن ۱۹ آغاز شد. این امر تا حدود زیادی مربوط به تجربه امپریالیزم بود که غرب را به طور بی‌سابقه‌ای در ارتباطی گسترده با مسلمین قرار داد. کرسیهای مختلف تدریس زبان عربی و تا حدی ادبیات عربی در دانشگاهها تأسیس شد، و بتدریج علاقه مطالعه مربوط به اسلام از طریق یادگیری زبان عربی و دیگر زبانهای شرقی رو به فزونی گذاشت.
به نظر می‌رسد جنگ دوم جهانی بود که بویژه در قاره آمریکا انگیزه بیشتری برای مطالعه اسلام ایجاد کرد. تا پیش از این تنها دو یا

سه مرکز مطالعه زبان عربی وجود داشت، و برای زبانهای دیگر مثل فارسی یا اردو جایی وجود نداشت. در واقع بعد از جنگ دوم جهانی بود که آمریکا، خود قدرتی شد و آنها متوجه شدند که اطلاع چندانی در باره بخشهای دیگر دنیا ندارند، از همین رو دولت آمریکا مبالغ قابل توجهی برای این منظور اختصاص داد و مشوق مطالعه فرهنگها و زبانهای بیگانه و خارجی شد. برای مثال دانشگاه مک گیل بودجه‌ای برای تألیف سری کتابهای آموزش زبان اردو و مهمتر از آن تألیف دستور زبان بلوچی - که تا قبل از آن وجود نداشت - دریافت کرد، و در نتیجه دریافت این کمکها، یک سری برنامه‌های مطالعه منطقه‌ای مثل مطالعات آسیا، خاور میانه و جنوب آسیا در آمریکا به وجود آمد، و افرادی آشنا و با سابقه در علوم اجتماعی، مطالعه این مناطق را به نحو منظم آغاز کردند، و در نتیجه بعد از جنگ دوم علاقه به چنین مطالعاتی افزایش یافت. جالب این است که بعد از جنگ جهانی دوم این علاقه در قسمتهای دیگر افول کرد. در جایی مثل انگلستان، علی‌رغم سابقه طولانی به خاطر منافع استعماری، بعد از جنگ به دلیل ضعف بنیه مالی این علاقه‌مندی افول کرد. اما بدیهی است که موقعیت فعلی این رشته به صورت جزه لاینفک زندگی و برنامه آموزشی دانشگاهی درآمده است. زبانهای مختلف اسلامی، تاریخ و سایر مطالب متنوع مربوط به این رشته تدریس می‌شوند.

در آمریکای شمالی، به نحوی چشمگیر، یکی از انگیزه‌های اصلی برای مطالعه اسلام، افزایش علاقه به مطالعه ادیان، به طور عام، در دپارتمانهای ادیان است، ولی در ابتدا تأکید بر مطالعه ادیانی مانند بودیسم و هندوئیسم بود. در دهه‌های اخیر دریافته شده است که مطالعه اسلام مورد غفلت واقع شده و در تمام این مراکز علاقه روزافزونی به مطالعه اسلام پدیده آمده است. شکی نیست که انقلاب اسلامی ایران در این میان سهم مؤثری در افزایش این علاقه‌مندی داشته است، چرا که من معتقدم امروزه تا حدودی منافع استعماری فروپاشیده است و همچنین فکر می‌کنم که مردم نسبت به رابطه ادعایی «سلطه» و «دانش» آگاه شده‌اند و خود را به نقد کشیده‌اند که به چه کاری مشغول‌اند. همچنین من گمان می‌کنم در مطالعه اسلام، تحولی با انگیزه‌های مذهبی صورت گرفته است. و نیز مطالعه الهیات مسیحی چنان تحول یافته که دیگر کسی بنا به دلایل و اهداف تبلیغی مسیونرهای مسیحی، الهیات مسیحی را مطالعه نمی‌کند و این بدین دلیل است که آنها آن را نه تنها دست‌نیافتنی می‌دانند بلکه امری غیراخلاقی نیز به حساب می‌آورند. و امروزه مطالعه این رشته‌ها بیشتر با دیدگاهها و تمایلات صلح‌جویانه دینی انجام می‌پذیرد، یعنی مطالعه دین به منظور تفهیم و تفاهم با دیگران و ارتباط بیشتر و بهتر با آنان.

● بدین ترتیب و با این توضیحات چگونه می‌توان میان انگیزه‌های دانشگاهی و علمی صرف و دیگر انگیزه‌ها و تمایلات، تمایز و تفاوت دید؟

- اگر چنین مطالعاتی توسط دولتها حمایت مالی شود و افراد، وابستگی‌هایی به حکومتها داشته باشند، طبیعی است که هر کس در اهداف این گونه مطالعات شک کند. اما واقعیت این است که امروزه دخالت مستقیم حکومتها زیاد نیست. برای مثال همین دانشگاه مک گیل گرچه بخش عمده‌ای از بودجه‌اش را از دولت کبیک کمک می‌گیرد ولی مطمئناً کسی نمی‌تواند ما را به دولتی بودن متهم کند. برعکس اگر علاقه‌ای از طرف دولت وجود داشته باشد، علاقه به علم

ادامه این گونه مطالعات است، که جز در مواردی که مربوط به منافع این کشور در کشورهای مسلمان فرانسه‌زبان است، فایده و ثمری ندارند.

به گمان من جریان دانشگاهی نیروی محرکه ذاتی خودش را ایجاد کرده است و بیشتر از گذشته، افراد پرتوانی در این امر شرکت دارند. سطح آموزش بالا رفته است و فرصتهایی که در اختیار افراد قرار می‌گیرد بیشتر از گذشته است و هجوم به این دانشگاهها از سوی دانشجویان کشورهای اسلامی، چشمگیر است. بنابراین من فکر می‌کنم اثبات این مدعا که این گونه مطالعات با انگیزه‌های اقتصادی و یا سلطه سیاسی انجام می‌گیرد، به عهده مدعی است. از طرف دیگر این گونه اظهارات نشانگر غفلت از نمایلات خالصانه پژوهندگانی است که برای فهم دیگر ادیان و فرهنگها می‌کوشند. این تلاشها ممکن است ناقص و محدود باشند و پا کمبودهایی در اطلاعات پژوهندگان یافت شود، اما انگیزه‌ها به گمان من علمی و انسانی است و عمدتاً قابل پذیرش اند. به عبارت دیگر می‌توانیم رشد مطالعات اسلامی را در غرب در رابطه مستقیم با رشد دیگر علوم انسانی در این فرهنگ یدالیم و بخشی از آن به حساب بیاوریم. همان‌گونه که مسیحیت، مورد بررسی و مطالعه دانشگاهی قرار گرفته است، اسلام نیز مورد مطالعه قرار می‌گیرد، بی‌آنکه هدف از این مطالعات پاسخگویی به مقاصد استعماری دولتها باشد. امروزه نه تنها عامداً اسلام را با دیدگاهی انتقادی مطالعه نمی‌کنند بلکه سعی در فهم آن نیز دارند. گرچه ممکن است انگیزه‌های بیان‌شده یا انگیزه‌های اصلی متفاوت باشد. در واقع هیچ کس از انگیزه واقعی خود آگاه نیست، ممکن است کسی انگیزه‌هایی پنهانی و ناشناخته داشته باشد.

انکار این واقعیت کار ساده‌ای نیست. اکنون همه این اصل را پذیرفته‌اند که مطالعه اسلام به عنوان یکی از مهمترین بیانهای احساس دینی بشر دنبال شود، احساسی که ارزش ذاتی خود را داراست، و آنچه بقیه‌ای که مسلمان نیستند باید انجام دهند آن است که آن را به عنوان دینی که در حدود یک چهارم از جمعیت روی زمین پیرو آنند بشناسند و دریابند.

● برای همه کسانی که در جوامع اسلامی زندگی می‌کنند و برای مطالعه اسلام امکان دسترسی به منابع دست اول و عالمان دینی برای آنها وجود دارد، مطالعه اسلام در مراکز دانشگاهی غرب سؤال انگیز است. به نظر شما چه تفاوتی میان مطالعه اسلام در مراکز دانشگاهی غرب با حوزه‌های علوم دینی در کشورهای اسلامی وجود دارد؟ و این دو شیوه را از چه جهاتی متفاوت می‌بینید؟

- به نظر من تفاوت بین این دو بسیار شبیه به تفاوت میان مطالعه مسیحیت در دپارتمان مطالعه ادیان در یک دانشگاه با مطالعه مسیحیت در یک مرکز الهیات مسیحی است. اجمالاً تفاوت بین این دو، تفاوت بین مطالعه «علمی» اسلام و مطالعه اسلام سنتی از سر قبول است. مراکز سنتی با این پیش فرض آغاز می‌کنند که دانشجو به یک مجموعه ارزشی معتقد است و به آن مؤمن، در حالی که به اصطلاح فنومنالوژیستها، مطالعه دین در فضای «علمی» با در داخل پرازنهادن «ایمان» آغاز می‌شود، و از دخالت ایمان در مطالعه دین جلوگیری می‌شود. در عین حال خاطر نشان می‌کنند که ایمان رکن رکن هر دین است. مطالعه علمی با دیدگاهی بی‌طرفانه، با دینی که مورد

مطالعه است، روبرو می‌شود تا صرفاً به توصیف فرایض و تجربیات دینی، و نهادهای اجتماعی مردمی که مورد مطالعه‌اند بپردازد. در حالیکه یک مرکز سنتی الهیات، هدفش تقویت ایمان دینی است، تا تثبیت و تلقین یک فهم ویژه را از آنچه که به عنوان مذهب حقیقی پذیرفته است فراهم آورد. من فکر می‌کنم هدف مطالعه «علمی» مذهب، فهم طبیعت پدیده دین به عنوان یک جنبه از تجربه بشری و توصیفی دقیق و صحیح - تا آنجا که ممکن است - از اعتقادات، فرایض، نهادهای دینی و... است. همان‌گونه که سیاست یک جنبه از فعالیت بشری است، و یا اقتصاد یک جنبه دیگر، مذهب نیز یک جنبه از فعالیت بشری است که باید با شیوه‌های پیچیده، دقیق، پیشرفته و بی‌طرفانه مورد مطالعه قرار گیرد. همان طور که در خصوص سایر موضوعات عمل می‌شود.

● بدین ترتیب شما مطالعه علمی دین را در کشورهای اسلامی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

- امیدوارم که این امر ممکن شده باشد. مطمئناً افرادی علاقه‌مند به رشد و توسعه این گونه مطالعات هستند. اگرچه آنچه توسط مسلمانان در باره سایر ادیان نوشته یا گفته شده، اغلب در رد و طرد ادیان دیگر است و به قول استاد من کنت ول اسمیت هیچ مؤسسه مطالعات مسیحی در کشورهای اسلامی وجود ندارد. او خود به عنوان یک مسیحی معتقد، بسیار علاقه‌مند بود که مؤسسه‌ای مشابه آنچه که خود در اینجا تأسیس کرده است در کشورهای اسلامی ببیند. به هر حال من گمان می‌کنم احتمالاً انجام چنین مطالعاتی در کشورهای اسلامی بسیار مشکل باشد چرا که مسلمین به طور کلی خود را مورد حمله غرب می‌بینند و به طور خاص اسلام را مورد حمله مسیحیت و یهودیت دیده‌اند، زیرا آنها برای قوتها دشمنان سرسخت اسلام بوده‌اند. برخی از چنین تصورهایی، ناصحیح ولی شایع‌اند و البته تا تصورات همین‌ها باشد وضع نیز بر همین منوال خواهد بود.

● جدا از مطالعه علمی دین، روش مطالعه سنتی دین در مراکز الهیات مسیحی را در مقایسه با روش مطالعه در مراکز سنتی مطالعه اسلام در کشورهای اسلامی چگونه می‌بینید؟

- در پاسخ به این سؤال باید بگویم که در فرهنگ غرب برای عالمان دینی رویکرد نقادانه - تاریخی به مذهب خودشان تقریباً جا افتاده است. گرچه در اینجا هم بنیادگرایی و رجوع به گذشته، نص گرای و نخله‌هایی شبیه به آنها - که هرگونه برخورد نقادانه در خصوص بنیادینت مسیح و شکل‌گیری انجیل و یا حتی تاریخ تحول و تکامل الهیات مسیحی و... را کاملاً رد می‌کنند - نیز وجود دارد، اما من آنها را به حساب نمی‌آورم. هرچند منصفانه نیست که گفته شود آنها در مطالعات خود انگیزه‌های نیرومند علمی ندارند، اما به هر صورت رویکرد آنها به میزان قابل توجهی تحت تأثیر ایمان دینی آنهاست. ایمانی که مبتنی بر ظاهر نص است و از دید تاریخی نسبت به دین، بی‌بهره است. اما در حوزه‌های علوم دینی جدید، طلاب مسیحی، نقد متن انجیل را امری جدی تلقی می‌کنند. آنها نه تنها به ظاهر نص کتاب مقدس و نکات ادبی آن می‌پردازند بلکه به شرایط تاریخی و جریان شکل‌گیری و یا کاربرد کلیسایی آن بر حسب شرایط تاریخی توجه می‌کنند. به گمان من چنین امری در کشورهای اسلامی مشاهده نمی‌شود و فشار اجتماعی زیادی وجود دارد تا دست‌اندرکاران امور دینی، اسلام را در آثارشان و سخنرانی‌هایشان به

نحوی ارائه کنند که در هماهنگی کامل با اسلام سامان یافته سنتی باشد. متأسفانه این‌گونه دیدگاه‌های نقادانه، غالباً به عنوان کوشش‌هایی در جهت نابودی اسلام تلقی شده است.

● به نظر شما حوزه‌های علوم دینی مسیحی در رویارویی با علوم جدید و شیوه‌های دانشگاهی مطالعه مسیحیت چه واکنشی نشان داده‌اند و آیا این تجربه‌ها می‌تواند برای ادیان دیگر و شیوه برخورد آنان با دنیای جدید مفید واقع شود؟

- من فکر می‌کنم در مجموع «رویکرد علمی» در مطالعه الهیات مسیحی در غرب پذیرفته شده است. در واقع مواد دروس تاریخ ادیان، و ادیان مقایسه‌ای به عنوان مواد درسی دانشجویان در حوزه‌های علوم دینی الزامی است و تمام مباحث مربوط به منشا و ماهیت مذهب، متد مطالعه آن و مطالبی از این دست، عموماً یا در درس‌هایی با همین عناوین و یا تحت عنوان دروس فلسفه دین برای

درگیری، درگیری میان علم و دین است. تا آنجا که من می‌دانم و به عالم اسلام مربوط می‌شود، شیوه علمی مطالعه مذهب تاکنون در مراکز سنتی آموزش دینی پذیرفته نشده است، البته هستند کسانی که بسیار مایل به انجام این امراند اما این موضوع در جوامع اسلامی هنوز برای مسلمانها اهمیت واقعی خود را نیافته است، چرا که رویکرد به سایر ادیان از حد طرد و نفی فراتر نرفته است.

● جناب عالی خدمات اسلام‌شناسان غرب را به فرهنگ اسلامی چگونه ارزیابی می‌کنید؟
- به نظر من مهمترین خدمت آنها نجات بخشیدن منابع عمده‌ای از فرهنگ اسلامی از ورطه نابودی است، حتی اگر انگیزه آنها در برخی موارد سیاسی باشد مع الوصف علاقه غربیان بویژه به نسخه‌شناسی سبب شده است که بسیاری افراد در جست‌وجوی نسخ خطی باشند،

آنها را ویرایش و ترجمه کنند و به چاپ رسانند، با این حال در بسیاری از موارد، نسخی بوده است که گمشته تلقی شده و یا برای آنها ناشناخته بوده است، وگرنه امروزه به عنوان بخشی از میراث فرهنگی آنان به حساب نمی‌آمد. من فکر می‌کنم این یکی از مهمترین خدمات اسلام‌شناسان غربی به فرهنگ اسلامی است. مسأله دیگر توجهی است که افراد خارج از جامعه اسلام به این امور معطوف داشته‌اند و سبب شده است که آگاهی مسلمین نسبت به تاریخ‌شان و میراث‌شان و ویژگیهای آن تقویت شود. این توجه از بیرون، آنها را مجبور کرده است که از سر کنج‌کاوی - و یا به دلایل علمی یا برای دفاع از خود - به میراث گذشته خویش رجوع کنند و آنها را مورد بررسی قرار دهند.

● شما فکر می‌کنید تصور عمومی مسلمین از مطالعه اسلام در غرب چیست؟ می‌دانید که بدبینی‌هایی در این زمینه وجود دارد، شما آن را چگونه می‌بینید؟ آیا با توجه به دشمنیها و غرض‌ورزی‌هایی که از سوی غربیان شده است به آنها حق نمی‌دهید؟
- من کاملاً از آن باخبرم، و معتقدم در این خصوص تا حدودی

طلاب ارائه می‌شود. به عبارت دیگر این دروس جزء لاینفک مطالعه الهیات مسیحی درآمده است. لازم می‌دانم متذکر شوم که دیگر، درگیری و کشمکش در میان ادیان مختلف نیست، بلکه درگیری جدیدی همه ادیان در رویارویی با علوم جدید است و با جهان‌بینی‌ای که تلقین می‌کنند و متدهایی که به کار می‌گیرند. برخوردهای جدی، در اینجاست که به سراغ ایده‌های پذیرفته شده می‌آید، ایده‌هایی که از گذشته می‌آیند و قداست مذهبی دارند. به نظر من در عصر جدید مهمترین مسأله‌ای که پیروان همه ادیان با آن مواجه‌اند ارتباط با مسأله معرفت‌شناسی دارد، یعنی اینکه چگونه می‌توان دریافت که حقیقت دین و یا هر امر دیگری چیست؟ و این حقایق بر چه مبنایی استوارند. برای مثال به طور ساده می‌توان از طریق مشاهده و محاسبات نجومی شکل هندسی زمین را به دست آورد، از طرف دیگر با خواندن انجیل نیز می‌توان کیهان‌شناسی انجیل را دریافت. تنها از سر بلاهت می‌توان تفاوت این دو دید و حجیت مشاهده علمی را انکار کرد، انکاری که نهایتاً به قیمت محو دین تمام خواهد شد، چرا که دین به امری بی‌ارتباط با زندگی و حیات انسان بدل می‌شود. بدین ترتیب مهمترین

آنها را ویرایش و ترجمه کنند و به چاپ رسانند، با این حال در بسیاری از موارد، نسخی بوده است که گمشته تلقی شده و یا برای آنها ناشناخته بوده است، وگرنه امروزه به عنوان بخشی از میراث فرهنگی آنان به حساب نمی‌آمد. من فکر می‌کنم این یکی از مهمترین خدمات اسلام‌شناسان غربی به فرهنگ اسلامی است. مسأله دیگر توجهی است که افراد خارج از جامعه اسلام به این امور معطوف داشته‌اند و سبب شده است که آگاهی مسلمین نسبت به تاریخ‌شان و میراث‌شان و ویژگیهای آن تقویت شود. این توجه از بیرون، آنها را مجبور کرده است که از سر کنج‌کاوی - و یا به دلایل علمی یا برای دفاع از خود - به میراث گذشته خویش رجوع کنند و آنها را مورد بررسی قرار دهند.

● شما فکر می‌کنید تصور عمومی مسلمین از مطالعه اسلام در غرب چیست؟ می‌دانید که بدبینی‌هایی در این زمینه وجود دارد، شما آن را چگونه می‌بینید؟ آیا با توجه به دشمنیها و غرض‌ورزی‌هایی که از سوی غربیان شده است به آنها حق نمی‌دهید؟
- من کاملاً از آن باخبرم، و معتقدم در این خصوص تا حدودی



حق به جانب آنهاست. مطمئناً در گذشته حق با آنها بوده است ولی در حال حاضر کاملاً این طور نیست.

فکر می‌کنم پیش از این روشن کردم که امروزه انگیزه‌های علمی و دیدگاه‌های صلح‌جویانه تا حدود بسیار زیادی جایگزین انگیزه‌ها و انگاره‌های پیشین شده است، و این بدینی باعث تأسف است، به این معنی که اگر این بدینی وجود نداشت امکان بسیار بیشتری برای فعالیت‌های جمعی و همکاری در بسیاری موارد، میان مسلمین و غیر آنها به وجود می‌آمد. روشن است که اگر کسی نسخه جدیدی نسبت به آنچه که برای مدت مدیدی جا افتاده بوده است ارائه کند، موجب ناخوشایندی می‌شود، البته این امر اجتناب‌ناپذیر است. من گمان می‌کنم که هر کس - چه در داخل جامعه دینی و چه خارج از آن - به این امر مبادرت ورزد، در نتیجه آن تفاوتی نخواهد بود.

در این ارتباط من اولین تجربه شخصی خود را از نقادی انجیل به خاطر می‌آورم. باورکردنی نبود، و من نمی‌توانستم آن را بپذیرم. خطای بسیار هولناکی صورت می‌گرفت چرا که بسیار برخلاف دیدگاه‌های پذیرفته شده و نقد نشده پیشین من بود. مخالف با تمایلات عاطفی‌ای که از طریق کشیشان و واعظان محیط کلیسا و محیط خانواده در من رسوخ کرده بود. به طور کلی مواجهه با نقادی باورها چه از داخل و چه از خارج، تجربه بسیار تلخی است. ولی من فکر می‌کنم که برای رسیدن به سطح متعالی و عمیقتری از درک دین، گذار از این تجربه تلخ، گزیرناپذیر است.

● با توجه به آنچه اکنون مطرح شد، سؤالی را که قرار بود بعداً مطرح کنم همین حالا می‌پرسم و آن اینکه به نظر شما آیا پژوهشگران و نویسندگان مسلمانی که در حوزه اسلام‌شناسی در کشورهای غربی کار می‌کنند، سهمی در این مورد دارند و اگر دارند در چه زمینه‌ای است؟

- مسلماً آنها در زمینه مطالعه اسلام در غرب مشارکت دارند. امروزه تعداد قابل ملاحظه‌ای از پژوهشگران و نویسندگان مسلمان در دانشگاه‌های غربی مشغول به کارند و کارهایی با کیفیت‌های بسیار بالا ارائه می‌دهند. آنها صرفاً به عنوان منابعی از اطلاعات دست اول که افرادی که در آن کشورها نودند، هرگز قادر نخواهند بود آنها را به دست بیاورند، به حساب نمی‌آیند. سهم آنها تنها دانش زبانی و ادبیات نیست بلکه حضورشان عمق بیشتری در فهم بهتر این رشته فراهم آورده است. به نظر من برخی از آنها به نحو بی‌ظنیری در این زمینه خلاق‌اند. برای مثال پروفیسور فضل‌الرحمن، پروفیسور محمد ارغون، علی‌العروی و... تعبیرهایی از اسلام ارائه می‌دهند که به لحاظ تاریخی عمیق و دقیق‌اند و به لحاظ دینی و فلسفی، خلاق. با این همه من فکر می‌کنم بیشترین کمبود در زمینه فلسفه دین هنوز باقی است، و آنچه که مورد نیاز است پی‌ریزی یک شالوده فلسفی است که مذهب را نسبت به عوامل تشکیل‌دهنده آن شالوده مثل علم و تکنولوژی و... در جایگاه صحیح خود قرار می‌دهد. افرادی هستند که این مشکل را دریافته‌اند و به حل آن مشغول‌اند. تا آنجا که مطالعات نقادانه - تاریخی مورد نظر است، پژوهشگرانی که از کشورهای مسلمان یا سنت تحقیقی غرب و در دانشگاه‌های آن کار می‌کنند در مقایسه با آنها هیچ‌کس که در کشورهای اسلامی مشغول‌اند، موفق‌ترند، زیرا آنها کمتر در معرض فشارهای اجتماعی قرار دارند. اما اینکه این همکاریها در چه زمینه‌ای است می‌توانم بگویم که در

زمینه‌های بسیاری همکاری شده است، از جمله در زمینه ترجمه، تصحیح متون و مشارکت‌هایی در تدوین دایرةالمعارف اسلام و تاریخ کبیریح اسلام و مواردی از این دست.

● در برابر این سؤال که اساساً هدف از تشکیل و تأسیس مراکزی برای مطالعه اسلام در غرب چیست شما چه پاسخی دارید؟ - البته مشکل است که در باره هدف تشکیل و تأسیس همه این مراکز و مؤسسات صحبت کرد. مطمئناً من همه آنها را نمی‌دانم و یا از آن مطلع نیستم. ولی به طور کلی می‌توان گفت که هدف، ارتقای سطح فهم و انتقال دانشی است که از اسلام و از فرهنگ آن داریم، و نیز بازنگری مستمر آن اطلاعات و تولید دانش جدید. درست همان اهدافی که در هر دانشکده دیگری مثل دانشکده ادبیات و یا جامعه‌شناسی دنبال می‌شود. این یک فعالیت فکری دانشگاهی و حتی پیش از آن است، چرا که مطالعات اسلامی، تنها از جنبه علوم اجتماعی نیست، بلکه جنبه‌هایی از علوم انسانی را نیز داراست. بنابراین، هدف آن ایجاد تفاهم و فراهم آوردن سازگاری با مردمی است که در باره فرهنگ و اعتقادات آنان تحقیق می‌شود، و یا زدودن خصومتها و به دست آوردن توانایی و برقراری ارتباط، که امری بدیهی و اخلاقی، و به همان نسبت علمی است. در حقیقت من فکر می‌کنم مطالعه مذهب دیگران، مجموعه‌ای از مسائل اخلاقی را برمی‌انگیزد که در مجموع دانشمندان علوم انسانی، تمایلی به جدی گرفتن آن ندارند اما عالمان علوم انسانی باید آن را جدی بگیرند.

● با توجه به پاسخ شما به سؤال قبلی در خصوص همکاری علمای مسلمان در دایرةالمعارفها و سایر فعالیت‌های فرهنگی، آیا به نظر شما این همکاریها قابل گسترش نیست؟ آیا هم‌زمانی مابین دو دیانت و دو فرهنگ مختلف امکان‌پذیر است؟ اگر پاسخ مثبت است چگونه؟ و آیا این مراکز در این ارتباط نقشی برای خود قائل‌اند؟

- من می‌توانم بگویم که فقط در برخی از موارد این نکته مورد توجه مؤسسات واقع شده است، اما بسیاری از افراد که در این مؤسسات مشغول به کارند خواهند گفت، نه. آنها معتقدند که تنها مشغول به یک فعالیت دانشگاهی و علمی‌اند و هیچ گونه گرایش به نفی و یا اثبات این امر ندارند. اما دیگرانی هستند که پاسخ‌شان مثبت است، مثل کسی که این مؤسسه را تأسیس کرد و با چنین ایده‌هایی بدین امر اقدام نمود و کسانی مانند اسقف کرگ که مراکز دیگری تأسیس کردند. بگذارید بگویم در این مورد اختلاف نظر وجود دارد. من فکر می‌کنم زمانی بود که نظر مثبت داشتن به این هم‌زمانی و دیالوگ، مورد قبول نبود و در شان یک فعالیت دانشگاهی به حساب نمی‌آمد. اما امروزه از مقبولیت بیشتری برخوردار است، اگرچه برای مثال این مؤسسه با هدف تفاهم بهتر تأسیس شد اما در عمل در خصوص این منظور توفیقی به دست نیاورد. آنچه به دست آمد این بود که دریافته شود اولاً انجام این امر تا چه پایه مشکل است و دیگر آنکه مشخصات جهان‌بینی و دیدگاه دو طرف در باره نگاه به جهان، انسان و سرنوشت بشر، روشنتر شده است. در نتیجه روشن شده است که مشکلات برقراری این هم‌سخنی و نزدیکی در چیست؛ به اعتقاد من مشکلات تنها عقیدتی نیستند بلکه بسیار اساسی‌تر و بنیادی‌تر از مشکلات عقیدتی‌اند. آنها مربوط‌اند به مشکلات اساسی بشر و پیچیدگیهای روابط آن.

● در پاسخ به سؤال دوم و ارتباط «سلطه» با «دانش» شما

اشاره کردید که اثبات مدعا به عهده مدعی است. مایلیم در خصوص این نکته توضیح بیشتری بفرمایید. این در حالی است که اخیراً کتابی در ایران به چاپ رسیده که نویسنده آن از موضع نقد شرق‌شناسی در مراکز دانشگاهی غرب، معتقد است که در طول اقامت خود در غرب و آشنایی با این فرهنگ، همواره از دو جنبه استعماری و تمدنی غرب، جنبه استعماری آن، آگاهانه، دست کم گرفته شده و از صحنه مطالعات دانشگاهی کنار نگه‌داشته شده است، در حالیکه جنبه تمدنی آن با آب و تاب بسیار ترویج و تبلیغ شده است. در این خصوص چه پاسخی دارید؟

- احتمالاً حقایقی در آن است، طبیعی است که هر کس سعی می‌کند امتیازات را به خود اختصاص دهد. من به هیچ وجه منکر نمی‌شوم که مطالعات اسلامی در مرحله‌ای از تکامل خود در ارتباط با استعمار بوده است، همان‌طور که همه مطالعات دیگر در ارتباط با فرهنگهای دیگر بوده‌اند. اما مرحله ارتباط آشکار این دو پشت سر گذاشته شده و انگیزه‌های دیگری اکنون وارد این عرصه شده است که انگیزه‌های سیاسی را کنار زده‌اند. در حال حاضر کسانی که در این زمینه مشغول هستند اکثراً مجذوب این فرهنگ و جلوه‌های گوناگون آن شده‌اند و آن را به خاطر ارزشهای ذاتی خودش مطالعه می‌کنند. کسانی را می‌شناسیم که شیفته فرهنگ و تمدن ایران‌اند. برای مثال نمی‌توان تصور کرد که آرنور بوب در خدماتش به فرهنگ و تمدن ایران انگیزه‌های سیاسی داشته است. از این گونه مثالها زیادند. من فکر می‌کنم تا آنجا که به مطالعه اسلام به عنوان یک دین مربوط می‌شود امروزه دیگر انگیزه‌های نیرومند صلح‌جویانه مابین اصلی کار و تحقیق است. کوششهای صادقانه‌ای صورت می‌گیرد که اسلام را همان گونه که هست دریابند و سعی این است که ترجمان واقعی این دیانت به زبان علمی دانشگاهی باشد. گرچه ممکن است این کوششها کاملاً موفق نباشند، اما انگیزه‌ها صادقانه است. در عین حال باید گفت که دولتها همواره علاقه‌مند به تحولات سیاسی، اقتصادی و

اجتماعی در سایر کشورها بوده‌اند و قدر مسلم انگیزه‌هایی پنهان وجود دارد، ولی مطالعه اسلام را توطئه‌ای وسیع برای هدم اسلام و دنیای اسلام دیدن، ساده‌کردن قضیه است که از توجه کافی برای درک پیچیدگیهای موجود بی‌بهره است. مطالعات اسلامی مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته، و انگیزه‌های گوناگون، افراد مختلفی را به حرکت واداشته است، ولی امروزه موفقیت این مطالعات در جایگاهی بسیار متفاوت از گذشته قرار دارد. از طرف دیگر من «دانش» و «سلطه» را در ارتباط مستقیم با یکدیگر نمی‌دانم. هر منتقدی که این موضع را اتخاذ کند و بگوید تمام مطالعات به نحوی برای منافع دنیال می‌شود و آن مطالعات توسط انگیزه‌هایی ایجاد می‌شود که حتی برای شخص مطالعه‌کننده ممکن است روشن نباشد، در همان حال این نقد به منتقد نیز برمی‌گردد. اگر در مطالعات شرق‌شناسی سیاست دخیل است چرا در نقد آن دخیل نباشد. اگر سیاست، اعتبار شرق‌شناسی را خدشه‌دار می‌کند به همان نسبت نقد شرق‌شناسی را نیز از اعتبار ساقط می‌کند. واقعیت این است که هیچ کس به سطح ایدئال بی‌طرفی علمی نخواهد رسید، که مطلوب همه ماست. بهترین کاری که ما می‌توانیم بکنیم این است که نسبت به جانبداریهای خود مطلع باشیم.

● ما علاقه‌مندیم که در ارتباط با تحول تصورات غربیان نسبت به اسلام توضیح بیشتری داشته باشیم و اینکه چه زمان، رویکرد آنان به اسلام تفاوت پیدا کرده، تا چه پایه علمای جدید یا خطاها و غرض‌ورزیهای نویسندگان گذشته برخورد نقادانه کرده‌اند. آیا فکر می‌کنید که غربیان به اندازه کافی از خود انتقاد کرده‌اند؟

- پاسخ به قسمت آخر سؤال ساده است. هیچ کس، هرگز نمی‌تواند در نقد خود به حد کفایت موفق باشد. به نظر من همیشه جا برای افزایش آگاهی و نقد از خود وجود دارد و من امیدوارم چنین شود. تا آنجا که به نقد پیشینیان توسط عالمان جدید مربوط می‌شود پیشرفت قابل ملاحظه‌ای صورت گرفته است. این امر جنبه‌های مختلفی دارد. اولین مطالعات جدی در باره اسلام مطالعات لینگ‌شناسانه (Linguistics) بوده است و مطالعاتی مربوط به زبان‌شناسی تصحیح متون و انتشار آن و من فکر می‌کنم این مطالعات برای بسیاری، امکان مطالعات دیگری را فراهم کرده است ولی امروز دیگر این نوع مطالعه هدف نیست. آن همه وابستگی به متن، امروزه مورد نقد واقع شده است. این نقد متوجه یک دیدگاه قرن نوزدهمی است که معتقد است حقیقی‌ترین بیان هر چیز آن است که در آغازش بوده است. این رهیافت اسلام‌شناسان غرب در قرن ۱۹ بود، گرایشی که معتقد بود هر چه بیشتر به سرچشمه نزدیک بشود درک بهتری خواهد داشت و بیشتر آنچه که بعداً اتفاق افتاده، بیانگر یک انحراف از منشا اصلی و یا تحریف آن است و نباید جدی به حساب آید. این دیدگاه به نحوی مربوط است به این عقیده و باور که یک اسلام واقعی (Classic Islam) وجود دارد که دستخوش تغییر نمی‌شود. من فکر می‌کنم امروزه این عقیده مورد شدیدترین انتقادات واقع شده است و تا آنجا که به مذهب مربوط می‌شود مسأله این نیست که متن چیست و متفکران مسلمان و صاحب نظران گذشته چه گفته‌اند، بلکه مسأله این است که ایمان واقعی مسلمانان در عصر حاضر چیست؟ بنابراین آنچه مورد مطالعه واقع می‌شود آن چیزی است که مردم بدان عقیده دارند، به عبارت دیگر مطالعه، سطحی دیگر از واقعیت مذهب



است که معتقدان آن را تجربه می‌کنند. به نظر من تحول اساسی در جهت اتخاذ شیوه‌های اساسی برای مطالعه اسلام صورت گرفته است. یکی از مهمترین آنها به کار بردن متدهای نوین علوم اجتماعی است. به اعتقاد من تا آنجا که به جریان دانشگاهی غرب مربوط می‌شود، دانشمندان علوم اجتماعی سهم بیشتری در تولید آثار این رشته داشته‌اند تا متخصصان زبان و ادبیات. شیوه دیگری که اخیراً در مطالعه این رشته به کار گرفته شده، شیوه نقادی متن است، همان گونه که برای سایر رشته‌ها نیز به کار گرفته شده است. در نتیجه به گمان من تحول و پیشرفت در این زمینه انجام شده است. از این گذشته افراد بسیار زیادی مشغول مطالعه زبان، فرهنگ و تاریخ کشورهای اسلامی شده‌اند.

● تصور جریان دانشگاهی غربی را از اسلام و مسلمین در دوران معاصر چگونه می‌بینید؟ این تصور را با تصور قرون وسطی چگونه مقایسه می‌کنید؟

- من فکر می‌کنم تحول در تصور، در تغییر متدها منعکس است. اولاً همان گونه که متذکر شدم حجم چشمگیری از اطلاعات فراهم شده‌است، ثانیاً تصور از اسلام به عنوان دینانی سامان یافته در حال تکامل و تبدیل شدن به چیزی است که در ذهنیت غربی ریشه‌ای عمیقاً راسخ دارد، همان گونه که تصور از هر چیزی برایشان در حال شکل گرفتن است و این بخشی از دیدگاه نو نسبت به همه چیز است که هر چیزی علت دارد و نسبت به علت خود واکنش متناسب نشان می‌دهد. فردا همان نخواهد بود که دیروز بوده است زیرا جهان تغییر می‌کند و مردم آن نیز در حال تغییراند. من فکر نمی‌کنم که افراد متعهد بیش از این اسلام را تنه‌ایه عنوان مجموعه‌ای از باورهای لاابتنیگر مذهبی ببینند. تقریباً تمام جنبه‌های تاریخ و افکار اسلام - تا آنجا که منابع در اختیار بوده - از دیدگاه‌های متفاوت پارها به طور دقیق مورد بررسی قرار گرفته. بنابراین، متدها تغییر کرده‌اند و اطلاعات، بسیار بیشتر شده و هیچ کس فکر نمی‌کند که در دنیای ذهنی قرون وسطی زندگی می‌کند. شاید بتوان گفت در چند سال اخیر حجم عمده‌ای از اطلاعات راجع به اسلام گردآوری شده، اگر چه برخی تأثیر منفی هم داشته است، اما این خیزش اسلامی و اهمیت سیاسی، اقتصادی اسلام، آن را به صدر اخبار در وسایل ارتباط جمعی کشاند، و مورد توجه افکار عمومی قرار داد. دیگر کسی نمی‌تواند فکر کند که مسلمین مردمانی هستند در آن سوی دنیا که بی‌ارتباط و بدون تأثیر در زندگی این سوی دنیا، زندگی می‌کنند. این را هر فرد عادی دریافته است.

● به نظر شما تفاوت اسلام دانشگاهی و اسلام در وسایل ارتباط جمعی که همان اسلام در تصور و افکار عمومی مردم است، چیست؟

- قدر مسلم آنچه دانشگاهیان انجام می‌دهند با آنچه که روزنامه‌نگاران می‌کنند متفاوت است. توجه مطبوعات به تازه‌ترین خبرهاست و هر روز علاقه‌مند به آخرین خبرهای همان روز هستند آنها نه وقت، نه تمایل و نه توان آن را دارند که به مسائل عمیقتر بپردازند. ولی جریان دانشگاهی در جایگاهی بسیار برتر می‌ایستد بنابراین جای تعجب نیست که دانشگاهیان عمدتاً مطبوعات را به نقد کشیده‌اند. برای مثال نه تنها ادوارد سعید در کتاب اسلام خود این امر را سندیت می‌بخشد که چگونه اسلام در مطبوعات تحریف شده و

سطحی معرفی شده است، بلکه بسیاری دیگر نیز این امر را تأیید می‌کنند، کسانی مثل جیمزبیل که به خاطر طرفدارهای خود از وقایع انقلاب ایران محبوبیت خویش را از دست داد.

نکته دیگر اینکه در افکار عمومی، اسلام همواره با عربیت یکی گرفته شده است و اخیراً تا حدودی با ایران. برای مثال بتازگی از مطالعه یک مقاله در مجله «نیویورک تایمز» بسیار متعجب شدم. عنوان مقاله «تجدید حیات اسلام مبارز» بود ولی مقاله تماماً رنگ عربی داشت، و روشن نبود که آیا نویسنده فهمیده است که ایرانیان عرب نیستند یا نه و نیز آیا بخش وسیعی از مسلمانان که در همسایگی شرق ایران می‌زیند از نظر او پوشیده بوده؟ و اینکه این خیزش اسلام مبارز در میان مردم آن مناطق مانند هند، پاکستان، آسیای جنوب شرقی و اندونزی ویژگیهای خود را دارد؟

بنابراین در افکار عمومی، اسلام با عربیت و خشونت آن مشخص می‌شود، و در امریکای شمالی مطمئناً این ذهنیت به خاطر حوادث لبنان و توجه مستمری که به آن شده تقویت شده است. در نتیجه تصویری که از اسلام در افکار عمومی وجود دارد خیلی مثبت نیست. البته این به دلیل توجه خاص به عناصر رادیکال از سوی مطبوعات است. من فکر نمی‌کنم از سوی مطبوعات برای دستیابی به جریانهای مختلف فکری در میان مسلمانان و میزان پایبندی‌شان به اسلام و ارزشهای اسلامی، کوششی جدی شده باشد، که مایه تأسف است.

● شما به عنوان یک اسلام‌شناس و چهره سرشناس دانشگاهی غرب آینده اسلام را در دنیای معاصر چگونه می‌بینید؟

- به نظر من جنبشهای اخیر اسلامی از هر نظر باید مورد توجه قرار گیرد. با نگاهی منفی، این حرکتهای بیانگر سرخوردگی عموم مسلمانان از شرایطی است که در نقاط مختلف جهان در آن زندگی می‌کنند. یکی از نویسندگانی که به خاطر آرائش بسیار مورد احترام من است می‌گوید تمام عالم اسلام از یک بحران عمیق اجتماعی رنج می‌برد و این بحران نتیجه خیلی چیزهاست. تجربه استعمار، سلطه بیگانه، شکستهای نظامی از قدرتهای خارجی، وابستگی اقتصادی، مجموعه گوناگونی از عوامل اقتصادی و فقر - برای مثال ماجرای اعراب و اسرائیل - همه و همه مواردی است که عالم اسلام از آن رنج برده است. کوششهایی صورت گرفته تا برای این بحران اجتماعی راه حلی پیدا شود اما خیلی موفق نبوده است، تجربه‌هایی مانند لیبرال دموکراسی، رژیمهای سوسیالیست، رژیمهای پارلمانی و دیکتاتورهای نظامی.

در سطح فرهنگی دینی «نوگرایی اسلامی» کوششی دیگر برای پشت سر گذاشتن همین بحران بوده است. شاید بتوان گفت «بازگشت به اسلام» نیز کوششی دیگر در همین ارتباط است و این راه حل پرجاذبه‌ای است زیرا مردم را به ریشه‌هایشان پیوند می‌زند و در امتداد سنتهای آنان است.

با نگاهی مثبت، من با آنهایی که می‌گویند آنچه امروز شاهد آنیم یک موج صرفاً گرایش مذهبی است که دفعتاً عالم اسلام را درنوردید، موافق نیستم، یعنی اینکه مردم فقط به دنبال طاعات و عبادات خود باشند، بلکه آنچه مشاهده می‌کنیم بیان نوعی بحران اجتماعی است و عزم آنها برای انجام کاری در این ارتباط و تلاشی پیگیر برای به ثمر رساندن آن است. «بازگشت به اسلام» ایجاد

تحرك، و نیز ایجاد یک هویت جدید و ارزشهای ویژه خود می‌کند. من در ارزیابی خود، فکر نمی‌کنم که بتوان تنها بعد منفی آن را در نظر داشت بلکه با نگاهی مثبت باید آن را کوششی پیگیر برای چاره‌جویی و حل مشکلات دانست، صرفنظر از اینکه کسی آن را در مسیری صحیح یا ناصحیح ببیند. در هر حال این تلاش مستمر برای آنان که درگیر انجام آنند پرجاذبه و مطلوب است و این خود برای مجموعه‌ای که در پی یافتن راه حلی برای این بحران است بسیار ارزشمند است - چه در غیر این صورت این امر تحقق نخواهد یافت. من انقلاب را به گونه‌ای که برخی آن را صرفاً یک رستاخیز بزرگ دینی و مذهبی در میان ایرانیان می‌بینند، نمی‌بینم. جریان انقلاب مراحلی از توفیق را پشت سر گذاشته بود که روشن شد رهبری و دولت آینده از میان روحانیت خواهد بود. به نظر من رهبری انقلاب را، در ابتدا می‌توان با حضور دیگران ارزیابی کرد، و مطمئناً برای عناصر ایدئولوژیک آن باید جایی قائل شد، مثلاً برای افرادی چون شریعتی، آل‌احمد و... و دیگرانی با تمایلات ملی یا چپ و دیگر گرایشهای سیاسی ایدئولوژیک، همراه با دیگرانی که در جریان انقلاب شرکت داشتند. این یک حقیقت است که شیعه دوازده امامی، مذهب و به یک معنی بخش عمده میراث فرهنگی مردم ایران بوده که در آن مجموعه‌ای از سببها و ارزشهای ریشه‌دار وجود داشت که مورد استفاده و توجه واقع شد و سبب تشکل مردم گردید و راهی ایدئولوژیک در اختیارشان قرار داد. این عامل توضیح رهبری مذهبی در انقلاب است. به اعتقاد من همه اینها باید مد نظر ما باشند. در ارتباط با آینده جهان اسلام باید بگویم دو عامل است که موفقیت یا شکست نهایی دولتهایی که برآند تا جامعه اسلامی برپا کنند، یا دولتهایی که خودشان را اسلامی می‌نامند، به آنها بستگی دارد. عامل نخست توانایی دولت مربوطه است در حل مشکلات ابتدایی مردم،

مانند غذا، بهداشت و دارو و درمان، مسکن، تعلیم و تربیت و برطرف کردن این گونه نارساییهای اجتماعی. اگر دولتها بتوانند از پس این مشکلات برآیند و به نحوی مؤثر با آن برخورد نمایند، موفق خواهند شد که پایه‌های حکومتی خود را محکم کنند و به عنوان عناصر ثابت و پایدار دنیای مدرن درآیند. در ارتباط با اینکه چگونه و به چه شیوه‌ای این مشکلات را حل خواهند کرد، فکر می‌کنم آنها مواجه با همان‌گونه مشکلات، انتقادات و مقاومت‌هایی خواهند بود که رژیم‌هایی که آنها جایشان را گرفته‌اند، مواجه بودند.

عامل دوم به نظر من رهبری است. اگر کسی در دنیای اسلام به پا خیزد و دارای ویژگیهای فردی‌ای باشد که هم دینانش را به اطاعت از او وادارد و در برخورد با مشکلات از واقع‌بینی نیز برخوردار باشد، آنها [مسلمین] شانس بسیاری برای موفقیت خواهند داشت. من فکر می‌کنم آیت‌الله خمینی برای مدتی چنین نقشی را ایفا کرد. او چهره برجسته‌ای بود، حتی برای مسلمانان سنی. در بسیاری از نقاط جهان او را به عنوان یک چهره شیعی نمی‌دیدند بلکه او برای آنها مردی صالح و متقی و در پی بهبود وضع جامعه خود و ایجاد یک نوع نظم اخلاقی در زندگی دنیایی و این جهانی بود، کسی که موفق شده بود رژیم‌های فاسد و بد می‌دانستند سرنگون کند. حتی اینجا، در مونترئال شخصی با انجام یک نظرسنجی در میان اهل سنت، واکنش بسیار گرمی نسبت به ایشان دیده بود، در حالیکه در خصوص نهضت اسلامی او، چیز زیادی نمی‌دانستند.

اگر رهبری با اقتدار و با نفوذ، مشابه ایشان ظهور کند، من فکر می‌کنم در آن صورت شانس قوی وجود دارد که این نهضتهای اسلامی از حیات طولانی برخوردار شوند و ممکن است تأثیری واقعی در کشورهای خودشان بر جای گذارند.

